



اشاره

نشریه مهر نامه در آخرین شماره خود با مدیر مسئول سمات پیرامون فلسفه و عرفان گفتگویی مکتوب به انجام و چاپ رساند که عینا در اینجا از نظر خوانندگان می گذرد .

xxx

مهدی نصیری فعال فرهنگی و سردبیر فصلنامه اعتقادی سمات است. وی حضوری فعال در جریان‌ها دارد که خواهان تخطئه فلسفه و عرفان جهت تفکیک نگاه های فلسفی و عرفانی از اسلام و قرآن هستند. مناظره او با محسن غروی‌ان، روحانی هوادار فلسفه اسلامی نیز که با استقبال مواجه شد، فصل نوینی بر فعالیت هایی بود که نو تفکیکی ها را مترصد حضور جدی تر در عرصه مباحث نظری کرد. نصیری در پاسخ به پرسش های ما مساعی آن را دارد تا مبانی نوتفکیک را روشن تر از هر زمان دیگری بیان کند. پاسخ های او را بخوانید.

xxx

× جناب آقای نصیری! سوال اول را بنیادین و کلی طرح می کنیم. بفرمائید که آیا انتساب خود و همفکران تان را به نوتفکیک صحیح می دانید یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، مبانی و مبادی مکتب نوتفکیک چیست و چه تفارق و تفاوتی با مکتب تفکیک دارد؟ اگر هم پاسخ منفی است بفرمائید که شما از چه موضعی دارید سخن می گوئید؟
نصیری: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده ارتباط نحله ای و یا گروهی با هیچ جریانی ندارم و از این رو آنچه را می فهمم و تشخیص می دهم مطرح می کنم فارغ از این که با چه فرد و یا جریانی موافق است یا مخالف. اصطلاح نوتفکیک را هم در باره خود درست نمی دانم. البته به طور طبیعی وقتی انسان مطالب و مواضعی را در موضوعی مطرح می کند، ممکن است به کسانی نزدیکتر و از کسانی دورتر باشد. اگر بخواهم بگویم به چه جریانی در موضوع نقد فلسفه و عرفان و مباحث المهیات نزدیکتر هستم، باید بگویم که با نظرگاه های متکلمان شیعه نظیر صدوق، مفید، سید مرتضی، طوسی، حلی و مجلسی قرابت بیشتری دارم.

× شما تأثیرات مکتب تفکیک بر جریان عمومی اندیشه معاصر ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟ به عنوان مثال آیا مخالفت با عقل فلسفی را می توان به عنوان عنصری یاد کرد که هم در عالمان دینی همانند میرزا مهدی اصفهانی و هم در روشنفکران دینی همانند علی شریعتی، باعث به وجود آمدن ضدیت با فلسفه در آنها شد؟
نصیری: جریانی که از سوی استاد محمد رضا حکیمی به عنوان تفکیک نام گرفته است (یعنی تفکیک فلسفه و عرفان مصطلح از معارف وحیانی و هر یک را در جای خود نشانیدن که البته این نام گذاری حتما با نوعی تسامح همراه است، چرا که بزرگان تفکیک، فلسفه و عرفان مصطلح را ضالمت می دانستند و هیچ جایگاه علمی قابل احترام برای آن قائل نبودند) با محوریت مرحوم میرزا مهدی اصفهانی در روشنگری نسبت به فلسفه و عرفان مصطلح در شش دهه اخیر سهم به سزایی داشته است اگر چه در مقام ایجاب و طرح دیدگاه صحیح در مقابل جریان فلسفه و عرفان دچار کاستی هایی جدی است که جا

دارد دوستان تفکیکی به جبران این نقایص اهتمام ورزند. از جمله این نقایص نفی برهان و هر گونه عقلانیت و استدلال عقلی در مسأله خداشناسی است که بالمال دوباره از حرفهای غلط مشابه فلسفه و عرفان سر در خواهد آورد. و اما در مورد تعبیر عقل فلسفی هم باید بگوییم که این تعبیر غیر دقیق و بلکه غلط است. ما چند نوع عقل نداریم بلکه عقل حقیقی یک چیز بیش نیست و آن حجت خداوند است. مشکل کلام شیعی با فلسفه و عرفان مصطلح این است که این دو از عقلانیت به معنای واقعی کلمه فاصله گرفته و دچار اوهم شده اند نه آن که فلسفه و عرفان اهل عقل و تعقل و استدلال اند و مخالفانشان اهل نقل و تعبد صرف و عقل گریز و استدلال ستیز.

در مورد مخالفت شریعتی با فلسفه باید عرض کنم که سنخ مخالفت او با فلسفه تا حدودی متفاوت از نوع مخالفت کلامی است. شریعتی عمدتاً فلسفه را از این جهت که به کار مبارزه نمی آید و با مسئولیت های اجتماعی بیگانه است، نقد می کند. البته این زاویه نگاه به فلسفه و عرفان نیز در جای خود قابل پرداختن است.

× البته ما در این گفتگو بنا را بر این می گذاریم که مخاطبان با دیدگاه شما مبنی بر مخالفت تان با فلسفه و عرفان به مثابه راه های معرفت شناسی و تأکیدتان بر معرفت بخشی نصوص دینی اعم از قرآن و سنت و سیره آشنا هستند. سوال نخست را اینگونه طرح می کنیم که آیا این ادعا که «حکمت در انحصار قرآن و ائمه معصوم است» می تواند نافی تلاش های بشری ناظر به کسب معرفت باشد؟

نصیری: همان گونه که در سؤال بالا اشاره کردم دعوی متکلمان شیعه با فلسفه دعوی نقل و نص و تعبد با عقل و عقلانیت نیست بلکه دعوی عقلانیت (که شامل استدلال عقلانی و نصوص وحیانی است) با شبه عقلانیت و توهم و استدلال آوری غیر برهانی است. مثلاً از نظر کلام شیعی، قاعده بسیط المحققه کل الماشیاء که منتج نظریه وحدت وجود است و حقیقتی بسیط را شامل بی نهایت موجود می داند، در زمره غیر عقلانی ترین حرفهایی است که بشر زده است. البته عرفان مصطلح رسماً و غالباً عقل ستیز است و تکلیف او از این جهت روشن است.

و اما در توضیح چگونگی رویکرد ما به عقل باید اجمالاً عرض کنم که در هر مورد که عقل ادراک و حکم قطعی بدیهی و یا قریب به بدیهی داشته باشد، از نظر شرح این حکم و ادراک (از جهت انطباق آن با واقع خارجی) حجت است و ما برای اعتقاد به درستی و مطابقت آن با واقع نیازی به منبع دیگری از جمله وحی نداریم. گزاره هایی چون امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین و یا کل بزرگتر از جزء است و عدل نیکو و ظلم قبیح است و یا بسیاری از قضایای هندسی و ریاضی و نیز قضیه نیاز مصنوع به صانع و مخلوق به خالق و یا محال بودن تحقق نامتناهی در خارج از این قبیل است. یکی از مهمترین نشانه های شناخت این نوع قضایا این است که عموم عقلاً - اگر در مقام سفسطه و المقای شک نباشند - بر صحت این قضایا مهر تأیید می زنند و اگر کسی با آنها مخالفت کند او را از مدار عقلانیت خارج می دانند. به عبارت دیگر ما قضایایی را در معلومات و ادراکاتمان داریم که به دلیل درک روشن عقلانی مان از آنها - و نه به دلیل آن که قائل آن خداوند یا معصوم است، - آنها را تصدیق می کنیم و حتی اگر در کلام خداوند و معصوم، سخن و بیانی خلاف آن بیابیم به تاویل آن می پردازیم و ظاهر آن را مراد اصلی خداوند و معصوم نمی دانیم. این بیانی مختصر از حجیت عقل است اما در اینجا نکته بسیار کلیدی و مهمی باقی می ماند و آن این که:

عقلی بودن بسیاری از قضایا و یا علوم هرگز به معنای بی نیازی انسان از تعلم و آموختن آن نیست و اساساً قضایای بسیار اندکی وجود دارد که انسانها بتوانند فارغ از آموزش و تذکر و التفات دادن فرد و یا معلمی، به درک درست و صحیح آن نائل شوند. اگر نوزادی و یا حتی چند نوزاد را در محیطی که هیچ ارتباطی با انسانهای دیگر و یا ابزارهای آموزشی نداشته باشند، حبس کنند و تنها لوازم حیات و زنده ماندن آنان را تأمین کنند، بدون شک آنچه آنان بعد از سالیانی خواهند آموخت، بیش از معدود گزاره هایی ساده و بسیط اغلب حسی و اندک گزاره هایی عقلی نیست و حتی در زمینه زبان و سخن گفتن جز اصواتی درهم و مغشوش به چیز دیگری نخواهند رسید. بنا بر این نیاز به معلم در جریان فراگیری و علم آموزی حتی در ارتباط با گزاره های عقلی محض امری بسیار اساسی است. هیچ کس از ما بدون معلم و حضور در کلاس درس و با تفکر در خلأ، ریاضی و هندسه که دانش هایی عقلی اند نیاموخته ایم. همه آموزگار داشته ایم اما با این حال حضور معلم در این فرایند یادگیری، هندسه و ریاضی را از زمره علوم عقلی خارج نمی کند و آن را نقلی نمی سازد. همین حرف در باب مسأله مهم معرفت الله و خداشناسی که اصلی ترین مسأله کلام و فلسفه و عرفان است، مطرح می باشد. کلام با اذعان بر عقلی بودن مسأله خداشناسی و اثبات وجود خداوند، بر این باور است که معلم شایسته این معرفت عقلانی، انبیاء و اهل بیت علیهم السلام - که معصوم هستند و معلمشان خداوند علیم و حکیم بوده است - می باشند و انسانها نه در خلأ و نه با مراجعه به معلمان غیر معصوم نمی توانند به این شاخه مهم از معرفت عقلانی دست یابند و صد البته نیاز خداشناسی به معلم همچون نیاز ریاضی به معلم هرگز آن را به دایره تعبدیات و نقلیات نمی برد.

در اینجا است که دقیقاً خط کلام شیعه از فلسفه و عرفان جدا می شود. فلسفه و عرفان مدعی است که بدون نیاز به معلم معصوم و با صرف مراجعه به قوه ادراکی خود می تواند حقایق عالمی توحیدی را بفهمد. البته هیچ فیلسوف و عارف مسلمانی بی آموزگار نبوده است و هرگز نمی تواند مدعی ارائه مطالب به صرف ادراک شخصی و مستقل خویش باشد. منتها

آموزگاران فلسفه و عرفان مصطلح ارسطو و افلاطون و افلاطونین اند و آموزگاران کلام شیعه قرآن و اهل بیت علیهم السلام هستند.

نزاع اساسی با فیلسوفان و عارفان این است که چرا در فراگیری معارف عقلی و غیر عقلی از معلمان معصوم فاصله گرفته و جدا شده اید و به معلمان غیر معصوم و آکنده از خطا رو کرده اید.

حالا بر می گردیم به سئوال شما. این که ما آموزش حکمت را منحصر به معصوم می کنیم به این معنا نیست که به معارف عقلی باور نداریم بلکه بدین معنا است که معارف عقلی نیز نیاز به معلم دارند و معلم انحصاری این معارف که عاری از هر گونه خطا باشد، قرآن و اهل بیت علیهم السلام هستند و اندیشه بشری فارغ از معلمانی معصوم، قادر نیست معارف عقلی و غیر عقلی توحیدی را خود به خود و یا با مراجعه به معلمانی غیر معصوم بیاموزد.

قرآن و روایات توحیدی و معارفی ما پر است از ارشاد به استدلال های عقلی در اثبات و شناخت خداوند در کمال بلاغت و سادگی فارغ از پیچیدگی های رایج فلسفی. و با این وجود چه نیازی به مراجعه به آموزه های یونانی مملو از خطا و اختلاف در باره الهیات وجود دارد. آموزه هایی که معلمان آن مشرک و المهه پرست و قائل به عقایدی باطل چون تناسخ و یا اشتراک جنسی و ... بوده اند.

× آیا شما فلسفه را به رسمیت نمی شناسید و یا اینکه خواهان فلسفه ای در ذیل دیانت اسلامی هستید. به عبارت بهتر اگر فلسفه ای باشد که شرح بر آن تقدم داشته باشد، مورد پسند قرار می گیرد یا اینکه از نظرگاه شما هیچ نیازی به فلسفه نداریم و همه پرسش ها را می توانیم در قرآن و کلام معصوم بیابیم؟ نکته مهم تر این است که چگونه می توان به انطباق یا عدم انطباق یک علم به عنوان مثال فلسفه با اسلام پی برد؟

نصیری: اگر مقصودتان از فلسفه، منظومه ای از گزاره های عقلانی در باب الهیات و خداشناسی و پاسخ به شبهات و سئوالات است، بدون شک ما به چنین دانشی نیاز داریم و کلام شیعی - جدای از کاستی هایی که ممکن است داشته باشد - متکفل بیان چنین گزاره ها و دانشی است و در این فلسفه هر جا که پای فهم و ادراک بین و واضح عقلانی در میان باشد، بر آن صحت گذاشته می شود، اگر چه همان گونه که گفتیم ما برای وصول به معارف عقلانی نیاز به تعلیم و تذکر و ارشاد وحی داریم. البته بنده معتقدم که در انتخاب الفاظ و اسامی باید دقیق باشیم و نباید بر این منظومه نام فلسفه نهیم تا با منظومه فلسفی یونانی خلط شود.

اما مساله چگونگی انطباق این منظومه با اسلام هم روشن است. ما وقتی برای اخذ معارف توحیدی سراغ تعلیم و ارشادات عقلی و نقلی قرآن و اهل بیت علیهم السلام برویم و البته پیش فرضهای قبلی گرفته شده از اینجا و آنجا را بر متن و نص تحمیل نکنیم و ذهنمان را قبلا از مطالبی غیر وحیانی پر نکرده باشیم و منظومه فکری مان را شکل نداده باشیم، علی الاصول به منظومه ای اسلامی رسیده ایم. البته این نکته قابل انکار نیست که به دلیل غیبت معصوم و عدم امکان دسترسی به وی ممکن است در فهم بعضی از نصوص قرآنی و روایی اختلافاتی بین همانان که می خواهند حقیقتا پیرو قرآن و اهل بیت علیهم السلام باشند، بروز کند و این مشکل نیز تا ظهور امام معصوم علیه السلام به طور کلی و کامل حل نخواهد شد اما واضح است که با محوریت مراجعه به آموزه های قرآن و اهل بیت، اختلافات در حد ضروریات عقلی و دینی نخواهد بود و فی المثل هرگز در میان متکلمین شیعه کسی قائل به یگانگی ذات خالق و مخلوق و عینیت خدا و خلق نخواهد شد و بت پرستی و گوساله پرستی و حتی شیطان پرستی را عین خداپرستی - آن گونه که فیلسوفان و عارفان به آن معتقدند - نخواهد دانست.

× به نظر می رسد که نگرش شما به نص حداکثری باشد. یعنی نصوص اسلامی را مستعد این می دانید که پاسخگوی هر مسئله و سوالی (چه مسئله بنیادی و چه مسئله هنجاری) هستند. از این منظر آیا هر امری خارج از دایره نص، حجیت ناشدنی و طردشدنی است؟ چرا همانند فقهای اصولی نمی توانید منطقه المفراغی را ببیند که در آن فلسفه به مثابه دانشی بشری توان کسب و ارائه معرفت را داشته باشد؟

نصیری: بدون شک نقش وحی و دین و تعلیم انبیاء و معصومین علیهم السلام در هدایت انسان حداکثری است و عقول انسانها باید با تعلیم وحیانی بارور و اثره شود. انسان بدون هدایت الهی به تیه و سرگردانی دچار خواهد شد. اگر امر هدایت و تربیت به غیر معصوم واگذار شود، آن گاه به تعداد انسانها راه و بلکه بیراهه خواهیم داشت. منطقه المفراغ در فقه اگر درست هم باشد و مشروعیت آن با نص ثابت شده باشد، ربطی به مبحث معرفت الله و توحید ندارد. بر اساس روایات متواتر مدخلیت اهل بیت علیهم السلام در معرفت خداوند قطعی است. امام باقر علیه السلام فرمود: بنا عبد الله و بنا عرف الله و بنا وحی الله یعنی خداوند به وسیله ما عبادت و شناخته و یگانه معرفی می شود. امر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر خداوند می خواست خویش را به بندگانش می شناساند ولی چنین نکرده و ما را باب و صراط و راه معرفت خودش قرار داده است. امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر ما نیز قرار بود بر اساس رای و نظر خویش سخنی بگوییم، گمراه می شدیم همان گونه که پیش از ما کسانی گمراه شدند و لکن ما بر اساس بینه ای که خداوند برای پیامبرش توضیح داده است و ایشان برای ما بیان کرده است، سخن می گوییم.

× سوال دیگری که پیش می آید این است که آیا با همان سرسختی که با فلسفه به عنوان دانشی برای دستیابی به حقیقت برخورد می شود، آیا این امکان نظری را دارید که با بقیه دانش های بشری نظیر ریاضی و پزشکی نیز اینگونه مواجه شوید؟ نصیری: بنده معتقدم منشأ همه دانش های سودمند و مشروع، تعلیم انبیاء است و نه تجربه شخصی بشر در یک سیر تدریجی رو به تکامل. بر این اساس، نظریه سیر خطی پیشرفت تاریخ در عرصه علم و ابزار و امور دیگر، ساخته و پرداخته دوران مدرن است و ربطی به واقعیت تاریخ ندارد. اولین زبان دان، اولین خط نویس، اولین ریاضی و هندسه دان، اولین طیب، اولین کشاورز، اولین آهنگر و حضرت آدم علیه السلام به حکم "وعلیم ادم الماسماء کلها" و دهها آیه و روایت بوده است و او همه علوم و فنون لازم برای استقرار تمدنی مطلوب و متناسب با حکمت آفرینش انسان را به فرزندانش آموخت. تمدن بشری ماقبل مدرن تقریباً در یک هزار و اندی اول عمر بشری با تعلیم انبیاء شکل می گیرد و تا دوران مدرن ما با تحولات تمدنی بسیار اندکی مواجه هستیم. نه انبیاء بعدی و نه بشر ماقبل دوران مدرن در صدد توسعه تمدنی به مفهومی که ما در مدرنیته با آن مواجه هستیم بر نمی آید. البته در دوران مدرن رویکرد به علم و تمدن عوض می شود و تحولات علمی و تمدنی گسترده ای رخ می دهد که از نظر بنده این یک تحول خود بنیاد و خارج از مسیر تعلیم انبیاء بوده است و لذا کل مدرنیته را از این جهت در تعارض با مسیر وحی می دانم. این بحثی بسیار مفصل و اساسی است که آن را در کتاب اسلام و تجدد توضیح داده و استدلال های خود را مطرح کرده ام. این کتاب از اینترنت قابل دانلود است.

× دلبرستان به فلسفه اسلامی معتقد هستند که اصولاً طرح بحث در مورد اینکه ما قرآن و اسلام را داریم و چه نیازی به فلسفه داریم اشتباه است و از این طریق صورت مسئله مکتب تفکیک و مخالفان فلسفه را پاک می کنند. آنها بر آن هستند که مقایسه بین فلسفه و قرآن کار دشواری است و شاید کار فنی و علمی هم نباشد؛ چون فلسفه یک علم است و قرآن یک مجموعه آسمانی، نه یک کتاب علمی. شما چه پاسخی می توانید به این دسته از افراد دهید؟

نصیری: فلسفه اسلامی به مباحث الهیات و معرفت الله می پردازد و اگر از الهیات به معنای اعم نیز بحث می کند به خاطر ورود به مباحث الهیات به معنای اخص است. حال اگر برای وحی و قرآن در این رشته از علم و معرفت مداخلیتی قائل نباشیم، دیگر کجا نوبت به تعلیم و حیانی و قرآنی می رسد؟ فقط در بحث طهارت و نجاست و ازدواج و طلاق و؟! تعلیم انبیاء اساساً با توحید و معرفت الله شروع می شود و بعد به عرصه های دیگر می رسد.

البته این مشکل برای مسلمانانی که به فلسفه روی آورده اند وجود دارد که بین زمین و آسمان و انسان و خدا گیر کرده اند و البته در نهایت می خواهند ماجرا را به نفع زمین و انسان مستقل از آسمان حل کنند. اما جناب ارسطو و افلاطون و دیگر معلمان یونانی فلسفه اساساً با این مشکل مواجه نیستند و اندیشه مستقل بشری را برای رسیدن به همه علوم و معارف اعم از نظری و عملی کافی می دانند و کمترین نیازی به وحی و آسمان و حجت معصوم خداوند را باور ندارند.

× نظر حضرتعالی در مورد تقسیم الهی به الهی و الهی است بشری توسط مکتب تفکیک چیست؟ لازم به ذکر است که قول به صحت این تقسیم بندی، می تواند نافی باورهای فلاسفه و عرفا در باب نگاه انسان در دین و انت و همچنان باعث نفی قدرت فهم و شهود انسانی شود. با این توضیحات تکلف ما با الهی و بشری چیست و چگونه با این دو را تبیین کرد؟

نصیری: فکر می کنم با توجه به پاسخ های قبلی پاسخ این سؤال نیز داده شده باشد. با اذعان به وجود قوه عاقله در انسان و با اذعان به عقلانی بودن پاره ای از قضایا و گزاره ها، نیاز انسان به معلم در همه عرصه ها حتی در عرصه دریاقت صحیح قضایای عقلی غیر قابل انکار است.

آنچه را هم فلاسفه و عرفا در باب انسان گفته اند، در مواردی بدترین نوع اومانیزم است. مرحوم شهید مطهری در کتاب انسان کامل (ص 168) می نویسد: «عرفا... توحید آنها وحدت وجود است... در این مکتب، انسان کامل در آخرت خدا می شود؛ اصلاً انسان کامل حققی، خود خداست.» این است اوج حرفهای فلسفی و عرفانی در باره خدا و انسان. خدای فلسفه و عرفان در کالبد انسان کامل تجسد و تجسم می یابد!

× با توجه به اینکه از طرح بی پرده پرسش ناگزیریم، بفرمائید که آیا شما و همکارانتان در فصلنامه سمات و یا جریان مکتب تفکیک با طرح نظرات خود در باب فلسفه و عرفان به دنبال ایجاد و بسط یک پروژه سیاسی خاص هستید یا بلکه تلاش هایتان محدود به عرصه نظری است؟ این شائبه ای است که شاید باید برای یک بار پاسخ آن را به وضوح و روشنی داد؟ این سؤال را به این سبب طرح می کنیم که بنیانگذار جمهوری اسلامی نظر متفاوتی در مورد فلسفه و عرفان داشت و هر دو را در حد اعلی می دانست و تدریس می کرد. البته برخی ها معتقدند که در برابر طیف شما و تفکیکی ها ناظر بر معاندتی که با فلسفه و عرفان دارید، نباید از دلبرستان انقلاب اسلامی به فلسفه و عرفان سخن گفت. چرا که در این صورت باب گفتگو بسته می شود و طرف مقابل نمی تواند نقد خود بر هواداران فلسفه و عرفان را به امام خمینی تسری دهد. نظر حضرتعالی چیست؟

نصیری: به ادله چندی بحث پروژه سیاسی از نظر بنده منتفی است و از دیگران خبر ندارم. اول این که همان گونه که در پاسخ به سؤال اول گفتیم اصلاً نحله ای و گروهی عمل نمی کنیم تا این بحث مطرح شود که آیا قرار است، جریان سیاسی

در آینده ایجاد شود یا نه؟ دوم این که من انقلاب اسلامی را محصول وجه فلسفی و عرفانی امام خمینی (ره) نمی بینم بلکه نتیجه وجه فقهی و قرآنی و اهل بیتی ایشان که کاملاً فائق بر وجه فلسفی و عرفانی شان است، می بینم. (این موضوع را در مقاله ای با عنوان «آیا انقلاب اسلامی محصول حکمت متعالیه بود؟» توضیح داده ام) لذا طرح این بحث ما را به اختلافات سیاسی با حضرت امام نمی کشاند. سوم این که بنده هیچ بدیل سیاسی شایسته ای برای نظام جمهوری اسلامی (جدای از برخی بحثهای فرعی ای که ممکن است در باره مسائل جاری کشور در میان باشد) نمی بینم تا نیازی به این باشد که جریانی سیاسی در برابر آن ایجاد شود و اساساً تضعیف جمهوری اسلامی را در برابر هجوم کفر و استکبار و صهیونیسم جهانی حرام می دانم. چهارم این که بنده تحقق جامعه آرمانی ام را تنها در دوران پس از ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه المشریف) جستجو می کنم و نه در دوران غیبت معصوم و به خصوص در دوران ظلمانی غلبه مدرنیته بر عالم و آدم و لذا کاملاً امور و قضایا را در میدان عمل نسبی می بینم و انتظار درست بودن و درست شدن هیچ امری را به نحو صد در صد و حتی هفتاد هشتاد در صد هم ندارم. پنجم این که المحمد لله فضای فکری و فرهنگی کشور بسته نیست و طرح این مباحث را اگر همراه با شیطنت های سیاسی و تنشهای مضر به حال آرامش و امنیت کشور نباشد، بر می تابد و این مدیون بلند نظری و سعه صدر شخص مقام معظم رهبری انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای (مد ظله العالی) است.

× آیا حضور قوی نگرش ظاهرگرایی افراطی را در هواداران مکتب تفکیک و یا افرادی مثل خودتان را تأیید می کنید یا خیر؟ ظاهرگرایی که هیچ نسبتی با تفسیر نمی تواند برقرار کند و دلیل اش ترس رسوخ انگاره های فلسفی و عرفانی در تفسیر است. بفرمائید که آیا اکتفا به ظاهر نص و عدم تاویل، تناقض آفرین نیست؟ اگر پاسخ مثبت است، چه راهکاری جز تفسیر پیش روی ما است؟ چرا نگاه های معطوف به باطنی گری را خلاف اسلام ارزیابی می کنید. در حالی که بسیاری بر آن هستند که باطنی گرایی یا همان عرفان و تصوف، سویه معنامند دیانت اسلامی است. نظر شما در این مورد چیست؟
نصیری: با طرح عناوینی چون ظاهر گرایی و باطن گرایی نمی توان تکلیف این مباحث را روشن کرد. نه ظاهر گرایی، مطلقاً مذموم است و نه باطن گرایی بی مبنا ممدوح. در اصول فقه ما بحث حجیت ظواهر و یا عبور از ظاهر و ضرورت تاویل مطرح شده است. با مراجعه به این مباحث جایی برای این بحث نخواهد ماند که کسانی می خواهند با ظاهر گرایی، مثلاً حلاوت معانی باطنی را از دیگران بگیرند.

اجازه بدهید صریح تر مساله را مطرح کنم. فلسفه و عرفان ما ذات حق را عین همین اشیاء می دانند. به قول شبستری: غیرتش غیر در جهان نگذاشت - لاجرم عین جمله اشیاء شد. یعنی خدای فلسفه و عرفان مجموعه همین چوب و سنگ و سگ و خوک و شیطان و انسان و ... است و از همین رو قائل به مشروعیت بت پرستی و گوساله پرستی می شود. فلسفه و عرفان با طرح نظریه وحدت وجود و موجود زیر آب همه اصول و فروع دینی را می کشد و کل تعالیم قرآنی و وحیانی را بلا موضوع و لغو می کند. مثلاً با توجه به مبانی حکمت متعالیه بحث تقابل توحید و شرک که مهمترین مساله انبیاء بوده است و حجم عظیمی از معارف قرآن نیز مبتنی بر واقعیتی به نام شرک و کفر است، بی معنا می شود چرا که شرک مبتنی بر این مساله است که ما بین خالق و مخلوقات تباین ذاتی قائل باشیم و بعد بگوییم که پرستش هر چیزی جز خالق و خدای احد و واحد شرک است. حال اگر قائل به وحدت شخصیه وجود و عینیت خالق و مخلوق شدیم و غیر از خداوند دی آری را در دار وجود ندیدیم، آیا شرک معنایی دارد و آیا نباید همچون ابن عربی گوساله پرستی را عین خداپرستی بدانیم و عمل پیامبر خدا حضرت هارون علیه السلام را در مخالفت با گوساله پرستی قوم موسی علیه السلام تخطئه کنیم و گستاخانه بگوییم که هارون پیامبر معصوم خدا قادر به فهم این لطیفه و دقیقیه عرفانی که هر چیزی از جمله گوساله سامری نیز حصه ای از ذات خداوند است، نبوده است؟!

فلسفه و عرفان بر است از این حرفهای خلاف عقل و ضروریات دینی و قرآنی. شما فکر کرده اید دعوا بر سر این است که مثلاً ما می خواهیم بگوییم ید الله فوق ایدیهم را نباید تاویل کرد و باید گفت که خدا دست و پا دارد و جسم است؟ خوب است بدانید افتخار! قول به تجسیم خداوند هم به نام حکمت متعالیه ثبت شده است و ملاصدرا در جایی با مقسم قرار دادن جسمی که دارای طول و عرض و عمق است، خداوند را جسمی الهی می داند (شرح اصول کافی). اصلاً قاعده بسیط الحقیقه کل الماشیاء مرکب ترین و متجزی ترین و جسمانی ترین خدا را اثبات می کند.

فلسفه و عرفان رسماً همچون اشعریان ظاهر گرا و ضد عقل قائل به جبر است و از انسان سلب اختیار می کند. شبستری در گلشن راز می گوید: هر آن کس را که مذهب غیر جبر است - نبی فرمود که او مانند گبر است. و این جبر البته از لوازم نظریه وحدت وجود است. باز شبستری می گوید: کدامین اختیار ای مرد جاهل - کسی را کو بود بالذات باطلا؟
با این توضیحات مختصر می خواهیم عرض کنم نزاع با فلسفه و عرفان هیچ ربطی به بحثهایی چون عقل گرایی و نقل گرایی و یا ظاهر گرایی و باطن گرایی ندارد بلکه بحث بر سر ضروریات عقلی و دینی است که فلسفه و عرفان منکر آنند.

× وحدت وجود از جمله مفاهیمی است که مورد نقادی شما است و معتقد هستید که با معارف اسلامی در تضاد است. به نظر شما آیا یک انسان حق ندارد از موضع بندگی که اصل بنیادین اسلام است، توصیفاتی ارائه دهد که هر چند بار عرفانی و یا فلسفی داشته باشد، اما به هر حال در مسیر قوس صعودی به سوی حق قرار دارد؟

نصیری: نظریه وحدت وجود و موجود و عینیت خالق و مخلوق و خداوند را وجود نامتناهی دانستن که جایی برای وجود غیر باقی نگذاشته است، در زمره غیر عقلانی ترین و موهون ترین حرفهایی است که از زبان بشر صادر شده است. و این نظریه عصاره همه حرفهای فلسفه و عرفان به خصوص حکمت متعالیه ملاصدرا است. برای طرح قوس صعودی به سوی حق چه نیازی به یکی دانستن خالق و مخلوق و خدا انگاشتن انسان و حیوان و جماد و کل الماشیاء و حتی اعیان نجسه و قاذورات - المعیاذ باللله - است؟ ضمن این که قول به وحدت وجود انسان را از موضع بندگی خارج کرده و به موضع الموهبت و کوس انالمحق زدن می کشاند. عرفا در قوس صعودشان به موضع لا اله الا انا ها فاعبدون می رسند آن گونه که مولوی از زبان بایزید نقل می کند. بنده پیشنهادم به نشریه مهرنامه این است که همین موضوع وحدت وجود را به مناظره شفاهی و یا مکتوب بگذارید تا ابعاد غیر عقلانی و تعارضات صریح آن با آموزه های دینی روشنتر شود و یا اگر موافقان این نظریه معتقد به عقلانی و دینی بودن آن هستند، از آن دفاع کنند.

× حضرتعالی مخالفت با عقل را بهتانی می دانید که توسط فلاسفه به مخالفان شان زده می شود. بفرمائید که اگر استدلال و برهان را برابر فلسفه نمی دانید، خرد فلسفی متکفل توضیح چه چیزی است؟ به عبارت دیگر آیا مقصد برهان و استدلال و تعقل و تفلسف واحد نیست؟

نصیری: استدلال آوری اعم از عقلانیت و برهان است یعنی ممکن است ظاهر حرفی استدلالی باشد اما از موادی غیر برهانی و غیر عقلانی تشکیل شده باشد. صرف این که مباحث فلسفی صورت استدلالی دارد، هر گز به معنای عقلانی بودن آن نیست. یکی از مهمترین ادله غیر عقلانی بودن مباحث و مبانی فلسفی اختلافات شدید بین فلاسفه در اصلی ترین مبانی شان است. متکلمین شیعه غیر عقلانی بودن بسیاری از حرفهای فلسفی و عرفانی از جمله وحدت وجود و یا قاعده الواحد و یا قاعده فاقد شیئی نمی تواند معطی شیئی باشد و ... را توضیح داده و مستدلا بیان کرده اند.

× طبیعی است که با دیدگاهی که دنبال می کنید فلسوفی همانند هانری کربن آماج حملات و انتقادات شما قرار می گیرد. اما سوال این است که آیا می توان تنها فیلسوفی که از خارج از عالم اسلامی به سراخ تاریخ اندیشه اسلامی آمده است را مأمور غرب معرفی کنیم. به نظر می رسد کربن که سهم بسزایی در معرفی تشیع به عنوان یک نحله الهی و دنیانتی دارد و متفکران معاصر ما از وی به عنوان شاهد و شهید فلسفه اسلامی یاد می کنند، شایسته برجسب های سیاسی نیست. همو بود که توهم پایان فلسفه اسلامی با مرگ ابن رشد را در هم شکست و سخن از شیوخ و عالمانی به میان آورد که میراث بر نگاه باطنی و فلسفی در دنیای اسلام و اسلام ایرانی بودند. به نظر می رسد کم لطفی به این پژوهشگر راستین که دوستدار تشیع و ایران است، ناسپاسی از حجم عظیمی از تحقیقات و تصحیحاتی است که او درباره تفکر اسلامی به یادگار گذاشته است. نظر شما چیست؟

نصیری: اگر بنده هم با فلسفه و عرفان موافق بودم، حتما همین نگاه شما را به کربن داشتم اما اتفاقا کربن از غرب به شرق و جامعه تشیع می آید تا گروهی از علمای شیعه را در مسیر غلط فلسفه و عرفان زدگی راسختر کند. یک دیدگاه بر این است که کربن به خوبی بر تعارض فلسفه و عرفان و باطنی گری با تشیع و تعلیم امامان شیعه آگاه بوده است و می دانسته است که ترویج یک تشیع صوفیانه قادر است به اصلیت و صلابت فرهنگ تشیع لطمه بزند از همین رو برای تحقق چنین مأموریتی به ایران و قم می آید. حتما منافع غربی ها در نبرد فرهنگی شان با جهان اسلام و تشیع در این است که اجازه ندهند چراغ فلسفه و عرفان و تصوف رو به خاموشی رود. نگاه پلورالیستی فلسفی و عرفانی که مرزهای اصول و فروع دینی را در می نوردد و نزاع حق و باطل را به سخره می گیرد و جنگ بین موسی و فرعون را از سر اسیر رنگ شدن می بیند، بهترین موهبت برای مهاجمان به عالم اسلام و تشیع است.